



• سال هفدهم • شماره ۴۹۳۳۳
 • سه‌شنبه - ۱۷ آبان ۱۳۹۵
 • ۱۱ دیچهه ۱۴۳۳ - ۸ نوامبر ۲۰۱۱

شوک واقعی

حکم جنجال آفرین قاضی دادگاه عالی لندن

زندانی کردن مهاجران غیرقانونی است

پرداخت غرامت بابت زندان به یک مهاجر قاچاقی جنجال آفرید

قاضی دادگاه عالی لندن، زندانی کردن یک مهاجر غیرقانونی را وارد ندانست و حبس چهار ماهه او را سلب آزادی یک انسان عنوان کرد.

قاضی انگلیسی حکم داد بخاطر چهار ماهی که این مرد در زندان به سر برده، مبلغ ۱۷ هزار پوند به عنوان غرامت به او پرداخت شود.

صدور این رأی موجی از واکنش‌های خشم‌آمیز در میان مخالفان این‌رای بوجود آورد و نظرات انتقادآمیزی نسبت به قاضی دادگاه عالی از هر نسوی سرازیر شد.

تروی فیلیپ دیویس، یکی از اعضای پارلمان انگلیس در اعتراض به این حکم گفت: «من واقعاً نمی‌دانم این قضات در کدام سیاره زندگی می‌کنند. ما دادگاه‌هایی داریم که حقوق انسانی یک مهاجر غیرقانونی کلاهبردار را به مالیات دهندگان انگلیسی ترجیح می‌دهند. ما مضحکه دنیا شده‌ایم.»

مهاجر ۲۸ ساله که ژوزف میمر نام دارد ۸ سال پیش به صورت مهاجر غیرقانونی وارد بریتانیا شد و به سرعت تقاضای پناهندگی کرد.

ژوزف میمر طی سه سال ابتدایی ورود، به ارتکاب بیش از ۲۰ جرم شامل ایراد خسارت به دارایی دیگران، رانندگی خطرناک و تلاش برای کلاهبرداری متهم شد و چندین بار حکم زندان دریافت کرد. اما این مرد همچنان تلاش می‌کرد تا از کشور اخراج نشود و حداقل از ۵نام مستعار برای معرفی خود به عنوان شهروند بریتانیا، ایتالیا، مراکش، الجزایر و حتی بدون کشور استفاده کرد. او چهار سال پیش تحت بازداشت اداره مهاجرت قرار گرفت تا مقامات مسئول در یابند که او واقعا از کجا آمده‌است و سپس وی را به کشورش بفرستند. پلیس لندن این مرد را زندانی کرد تا هنگام اخراج از انگلیس فرار نکند.

میمر که از مستعمری قانونی پناهجویان استفاده می‌کرد، هنگامی که به دادگاه‌رفت ادعا کرد بازداشتش غیرقانونی است و آزادی‌اش را به عنوان یک انسان سلب کرده‌اند او همچنین ادعا کرد که در طول دوران بازداشت به بیماری روانی مبتلا گشته است.

قاضی دادگاه عالی لندن پس از بررسی پرونده ژوزف میمر و شنیدن دفاعیات او، حکم داد با بازداشت این مرد آزادی‌اش را سلب کرده‌اند و باید بابت مدتی که در زندان او را نگه داشته‌اند، به وی غرامت پرداخت کنند.

ژوزف میمر پس از آزادی به حکم اداره مهاجرت مجبور به زندگی در خانه‌ای واقع در غرب لندن شد اما با وصل یک وسیله کنترل به این مرد، او را تحت نظر قرار دادند تا روز اخراج وی از انگلیس فرا برسد.

«دومینیک راب» از اعضای دیگر پارلمان هم در مخالفت با آزادی ژوزف میمر گفته: «گر شخصی بطور غیر قانونی وارد خاک بریتانیا شود و ادعای پناهندگی کند مجرم است. منصفانه است که وی در بازداشت نگه داشته شود تا مشخص شود از کجا آمده است.» سخنگوی اداره مهاجرت هم در اظهار نظری گفته: «ما عمیقاً از رأی دادگاه ناامید شدیم. میمر نشان داده که به طور مستمر به قوانین کشور ما بی‌احترامی کرده ما مضمم هستمیت ما پرونده اخراج وی را تا انتها پی گیری کنیم.»

گروه شوک: عروسی رفتن مادر و کودک تنها بهانه بود تا آنها سر از آن سوی مرزها در آورند و از خاک ایران پا به فرار بگذارند. اینترپل تهران مأموریت دارد تا این زن را در خاک ترکیه یا یونان شناسایی کرده و بچه را به آغوش پدرش بازگرداند.

عروسی بی بازگشت

مردی که سرایدار ساختمانی در خیابان میرداماد تهران بود وقتی دید همسر و پسرش از عروسی یکی از بستگانش برنگشته‌اند با تماس به دوستان و نزدیکانش سراغ خانواده‌اش را گرفت ولی اثری از آنها نیافت و تنها فکری که به ذهنش رسید این بود که به پلیس پناه ببرد و خواستار ردیابی مادر و کودک گمشده شود.

نور محمد سراسیمه خود را به کلانتری ۱۰۳ گاندی رساند و غیبت طولانی همسر و پسرش را به مأموران تجسس اطلاع داد، وی گفت: روز پیش همسرم خود را برای مراسم عروسی یکی از اقوامان آماده کرده و به همراه پسر کوچکم از خانه خارج شده و قرار بود که تا ساعت ۱۲ شب به خانه برگردد ولی وقتی ساعت ۳ شب شد آنها برنگشتند. به هر کسی که می‌توانستم زنگ زدم تا بهمین همسر و پسرم کجا هستند ولی در کمال ناباوری همه کسانی که در عروسی بودند گفتند که همسر در عروسی حضور نداشته است.



جشن عروسی بی‌بازگشت در فرار به یونان

ردیابی در خارج از کشور

با این ادعاها ردیابی مادر و کودک در اختیار پایگاه سوم پلیس آگاهی پایتخت قرار گرفت و کارآگاهان برای یافتن سرنخی از سهیلا و محمدعلی دست به تحقیقات میدانی زدند و در نخستین اقدام از اورژانس‌های بیمارستان‌ها، پزشکی قانونی، هتل‌ها و مسافر‌خانه‌ها تحقیق کردند ولی ردی از آنها نیافتند. هنوز نگرانی‌ها برطرف نشده بود که شوهر این زن ادعای عجیبی کرد، کارآگاهان بعد از اینکه دریافتند سهیلا از خانه‌اش ۶۰ میلیون ریال پول برداشته و پس از ترک خانه گوشی تلفن همراهش را خاموش کرده است. رفتار وی را مرمرز دانستند و در نخستین فرضیه فرار این زن از خانه سراپرداری را مد نظر قرار دادند.

با کنترل مکالمات تلفن این زن متوجه موضوعی عجیب شدند، برینت تلفن هانشان داد که در طول چند ماه گذشته ارتباط دوطرفه‌ای بین سهیلا و شماره تلفنی از کشور ترکیه برقرار بوده است.

در بررسی‌های دیگر مشخص شد که سهیلا آخرین مکالمه‌اش در مرز بازرگان بوده است و کارآگاهان احتمال دادند که وی از مرز به کشور ترکیه گریخته است.

تحقیقات نشان می‌داد که این زن از سوی مردی در ترکیه اغفال شده و از خانه فرار کرده است و خیلی زود فاش شد که سهیلا و کودکش در استانبول نزد مرد آشنایی به نام بشیر هستند.

راز یک فرار

نور محمد که از فرار همسرش به استانبول حیرت‌زده شده بود به کارآگاهان گفت: من با بشیر حدود ۱۵ سال پیش در شهر اصفهان کارگری می‌کردیم و دوستان خوبی برای هم بودیم تا اینکه پس از چند سال بشیر تصمیم گرفت که به یونان برود، وی رفت تا اینکه بعد از ماه‌ها با من تماس گرفت و گفت که به ترکیه رفته و کار خوبی نیز پیدا کرده است.

نور محمد در ادامه گفت: من چند سالی است خبری از بشیر ندارم ولی از چند مدت پیش همسرم مدام بهانه می‌گرفت که از ایران به یونان یا ترکیه برویم که من قبول نمی‌کردم و رفتارهای مشکوک سهیلا آرام می‌داد و فکر نمی‌کردم که همسرم دور از چشم من با بشیر رابطه تلفنی داشته و می‌خواهد من را ترک کند و به ترکیه برود.

پسر م را می‌خواهم

با مشخص شدن حضور سهیلا و محمدعلی در استانبول ترکیه، نورمحمد از پلیس درخواست کرد که هر طوری شده پسرش را از ترکیه به ایران بازگرداند

و ادعا کرد اگر همسرش نمی‌خواهد بازگردد ایرادی ندارد چون دیگر حاضر نیست با وی زندگی کند ولی باید پسرش را به وی بازگرداند.

وی گفت: دلم تنگ بچهام است، خیلی او را دوست

دارم و مادرش حق نداشت فرزندم را از من جدا کند. سهیلا دیگر جایی در زندگی من ندارد و دوست صمیمی‌ام نیز نمردی کرده است. من سخت کار کردم و جان‌کندم تا زن و بچهام محتاج نباشند و الآن می‌بینم سهیلا به من خیانت کرده است.

مأموریت اینترپل

در این مرحله از پرونده، به‌پرز جنایی پایتخت در اقدامی قضایی و دیپلماتیک در نامه‌ای برون مرزی به اینترپل تهران مأموریت داد تا این پسر بچه را به ایران و آغوش پدرش برگرداند.

بدین ترتیب، تیمی از مأموران پلیس بین‌الملل با همکاری پلیس ترکیه وارد عمل شدند. تا بتوانند با شناسایی خانه بشیر و پیدا کردن مادر و کودک، محمدعلی را به ایران بازگردانند.

وقتی اینترپل انکار ادستت به تحقیقات ویژه‌ای زد

و بررسی‌های مرزی انجام دادند مشخص شد مادر

و کودک خاک ترکیه را نیز ترک کرده و به یونان

رفته‌اند.

همزمان با این نتایج پلیسی، پدر کودک نیز نزد پلیس ایران رفت و ادعا کرد می‌داند همسر و بچه‌اش را در خاک یونان هستند و نزد دوست قدیمی‌اش رفته‌اند. بنا به گزارش شوک؛ بازگرداندن پسر بچه به خانه پدری‌اش در تهران در دستور کار اینترپل تهران و آتن است.



پایان خ گزارش «شوک» از کشتار غم‌انگیز پرندگان مهاجر فاجعه کشتار مرغان مهاجر در شمال کشور

◀ **مجید اسکندری** |

هر سال پاییز، در چنین روزهایی، آسمان شهرها و روستاهای کشور، مسیر پرواز غازها، اردک‌های وحشی و سایر مرغان مهاجری است که از سیبری و دیگر نقاط سرد جهان به پرواز در می‌آیند و با طی کردن صدها یا هزاران کیلومتر با گذر از فراز دشت‌ها و کوهستان‌ها به مناطق گرمسیر جهان می‌رسند و در حاشیه دریاها و برکه‌ها لانه می‌سازند و میان غلزارها تخم می‌گذارند. این پرندگان مهاجر در میانه این سفر دراز، در حاشیه شهرها و روستاهای کشورمان فرود می‌آیند تا در بر که‌ها و آبگیرها تن بشویند و از برنج‌های بجا مانده در شالیزارهای در و شده دانه بچینند و آنگاه به پرواز ادامه دهند.

با تأسف بسیار، عکس‌هایی از بازار فروش پرندگان زیبای مهاجر را در یکی از شهرهای شمالی کشورمان می‌بینید که پس از فرود آمدن در دشت‌ها و شالیزارها، بپر حمانه شکار شده‌اند. پرندگانی زیبا و رنگارنگ از قبیل اردک سر‌حتایی، اردک سرسبز، خروس کولی و انواع دیگر که لاشه‌های سر برده‌شان برای فروش به مشتریان عرضه شده است. در سالهای نه چندان دور «دامگاه داری» دانش بومی و منحصر به‌به فرد ایرانی‌ها بسود و دامگاه‌داران هر ساله پس از برداشت برنج با روش سنتی و بدون کمترین آسیب زیست محیطی، تعداد معدودی از پرندگان مهاجر را برای استفاده از گوشت آنها، شکار می‌کردند و در عوض پناهگاه‌هایی برای بقیه پرندگان مهاجر مهیا می‌ساختند. دامگاه‌ها در واقع شالیزارهایی بودند که محصول برنج آنها برداشت شده و در زمان مهاجرت پرندگان، حکم تالاب‌هایی را برای استراحت و تغذیه پرندگان داشت. ولی متأسفانه در چند سال اخیر هم‌زمان با شروع فصل سرما و آغاز مهاجرت پرندگان به تالاب‌های شمال کشور، برخی با گستردن تورهای زنده گیری و با تفنگ‌های ساچمه‌ای به صورت غیر مجاز و قاچاق اقدام به شکار و کشتار جمعی این پرندگان

اقدامات ویژه برای حفظ این پرنده بی‌نظیر درنای سیبری در ایران

درنای سیبری که تنها بازمانده از این نوع درناست از چند روز پیش میهمان کشورمان شده و بر که‌ها و مزارع فریدونکنار در حال گشت و غذاست. کارشناسان محیط زیست مدت‌ها در جست‌وجوی این درنای بازمانده از نوع خود بودند و بیم داشتند که مبادا دچار سرنوشت ناگواری شده باشد.

وجود این درنا در کشورمان خیال همه آنان را آسوده کرد. این درنای مهاجر از زیستگاه سیبری از مسیر روسیه، قزاقستان و جمهوری آذربایجان به فریدونکنار مازندران مهاجرت کرده و قرار است در این خطه از کشورمان زمستان گذرانی کند.

این گونه پررنده به عنوان پرندهای منحصر به فرد و در معرض خطر انقراض شناخته شده است و پروژه‌ای بین‌المللی با استفاده از اعتبارات صندوق حمایت برای پشتیبانی از این پرنده منحصر به فرد تهیه شده که پس از تصویب از سال ۲۰۰۳ میلادی به اجرا در آمده است. بر اساس این پروژه، محدوده زمستان گذرانی درنای سیبری در منطقه مورد شناسایی قرار گرفته و به عنوان منطقه تیراندازی ممنوع در فهرست تالاب بین‌المللی تعیین شده است. اقداماتی بی شماری برای حفاظت این پرنده مسافر انجام شده است.

می‌کنند. با توجه به نیاز افراد بومی به در آمد حاصله از صید که خواه ناخواه باعث کم شدن جمعیت پرندگان خواهد شد پیشنهاد می‌شود با فرهنگ‌سازی در مناطق مختلف و ایجاد برجهای پرنده نگری که این روزها مشتاقان زیادی دارد باعث رونق صنعت پرنده



نگری یا 'Bird Watching' و ایجاد در آمد جایگزین شویم.
آمار و ارقام نشان می‌دهد که یکی از پرطرفدارترین و پردرآمدترین شاخه‌های اکوتوریسم در دنیا، پرنده نگری است. که جهانگردان زیادی را جلب می‌کند. در حال حاضر کشورهای انگلیس، اتریش و آلمان

باز خوانی پرونده‌های پزشکی



دختر جوان می‌گفت: «ترسم از مردم آنچنان شدید است که می‌خواهم خودم را بکشم.» این نوع خاص از ترس که بیشتر «هراس از اجتماع» نامیده می‌شود، معمولاً با فقدان اعتماد و اطمینان همراه است. این حالت، در این دختر جوان پس از پایان دوره دبستان و قطع ارتباط با دوستان دبستانی شروع شد. او ضمن درددل می‌گفت: «در دبیر ستان بخصوص وقتی که از وجود جنس مخالف آگاه شدم تغییر کردم و به طور کلی ترس از مردم در وجودم همیشه خیال می‌کردم کسی پشت سر من دربارۀ باشم، همیشه خیال می‌کردم کسی پشت سرم می‌زند و من حرف می‌زنم و همیشه از افکار دیگران دربارۀ خودم دلشوره داشتم. بسیار خودآگاه شده بودم ولی اعتماد و اطمینانی به خودم نداشتم. شانه‌هایم گرد شده بود و هر جا می‌رفتم، پسر م را خم می‌کردم. وقتی با مردم حرف می‌زدم، به ندرت به صورت‌شان نگاه می‌کردم. در یک مؤسسه زبان اسم نوشته بودم، ساختمان پسرانه این مؤسسه کنار ساختمان ما بود و حیاط این مدرسه هم از دیگری جدا بود. هر بار که باید به کلاس می‌رفتم، با نغز از آن میهمانی رفتم…»

جلوی حیاط پسرها رد می‌شدم و عادت داشتم اگر بتوانم از جای دیگری بروم. مثلاً با دیر سر کلاس حاضر شوم یا از پشت ساختمان وارد مؤسسه شوم. هرگز نمی‌خواستم به شکل رسمی به کلاس بروم. قدم زدن در خیابان برایم کابوس شده بود. حتی یک بار که در سمت مقابل خیابان قدم می‌زدم اگر ایستگاه اتوبوس که معمولاً از جلوی آن می‌گذشتم شلوغ بود، این کابوس شدت می‌گرفت. وقتی دانشکده را تمام کردم در یک شرکت بیمه کوچک شروع به کار کردم. در آن شرکت فقط ۶ نفر کار می‌کردند که تقریباً همه سالمند بودند. هر زمان که تلفن زنگ می‌زد، من به خودم می‌پرزیدم و هر وقت مردی به عقب برمی‌گشت از جامی پریدم. به تدریج شرکت گسترش پیدا کرد و کارمندان جوانتر استخدام شدند. در نتیجه مشکل من بدتر شد زیرا نمی‌توانستم وارد اتاقی شوم که پر از مرد بود و باز هم می‌ترسیدم. به تلفن جواب دهم، بعد از مدتی یکی از کارمندان به مناسبت تولد فرزندش یک میهمانی ترتیب داد و مرا هم دعوت کرد. هر چند از یک هفته پیش از میهمانی دلشوره داشتم ولی بالاخره دل به دریا زدم و به آن میهمانی رفتم…»

رفتن این دختر به میهمانی تاحدی سرنوشتش را تغییر داد. در این میهمانی ضمن اعتماد به یکی از همکاران مرد از دلشوره‌هایش به او گفت و این راز دل‌گفتن به دلدادگی و عشق وی منجر شد. البته مرد جوان تعدادی از این دسته بیماران حتی نمی‌توانند با خانواده هرگز نتوانست به این دختر دل ببندد و دختر ناامید از ایجاد رابطه به خودکشی دست زد و پس از نجات از مرگ رئیس شرکت که یساری‌اش رفت. دختر ک در این باره می‌گوید: «مدت‌ها با رئیس شرکت صحبت کردم. ترس از نجات من با سایر افراد اجتماع در هر می‌توان ناتوانی در ارتباط با سایر افراد اجتماع در ادامه سطح، ترس از گروه‌های مردم، ناتوانی از سخن گفتن در اجتماع، دشواری در نگریبستن به چشم دیگران هنگام حرف زدن، ناتوانی در اظهار عقیده، دشواری در بیان اشتکاز احساسات و عواطف، ناتوانی در ادامه تکاملمه و دشواری در شروع صحبت با دیگران و نیز گرم نگه‌داشتن صحبت رانام برد.

هراس از اجتماع یکی از چند نوع ترس مرضی است که در مران بیش از زنان دیده می‌شود. شاید علت آن باشد که اگر چه زنان هم ممکن است از نظر اجتماعی نکرده ولی این مسأله مایه دلشوره‌ام نیست. پیشنهاد می‌دهم که به این نوع هراس دچارند آن من به همه کسانی که به این وقار زانۀ بنشینند،

از طرف دیگر معمولاً مردان باید کار کنند، با دیگران

بیایمیزند زیرا کمروبی و ترسوویی صفت مردانه نیست. به علاوه مرد به وجود واکنش‌های ترس مرضی در خود آگاه است و همین آگاهی موجب دلشوراش می‌شود.

یک جوان ۲۶ ساله که دچار ترس از سرخ شدن بود می‌گفت: «یکی از جنبه‌های این نوع ترس آن است که از پذیرش افرادی که همین مشکل را دارنند، احساس خجالت می‌کنم.» سرخ شدن و خجالت کشیدن دختران بیشتر جنبه جاذبه و خود را لوس کردن دارد ولی وقتی مردی سرخ شده و خجالت می‌کشد، از طرف مردان دیگر مورد تمسخر قرار می‌گیرد.

ترس مرضی یک جوان از زمانی شروع شد که در دوران دبیرستان به علت حرف زدن با همکلاسی‌اش در کلاس، معلم او را پای تخته آورد و به وی توهین کرد. این جوان هنوز آن احساس قنارت را در برابر همکلاسی‌هایش به خاطر دارد و از آن پس هم به ترس از سرخ‌شدن و خجالت کشیدن دچار شده است.

ترس از سرخ شدن و خجالت کشیدن برای این جوان موجب شده بود که نزدیک شدن به دختران در برایش دشوار باشد. ضمناً فکر می‌کرد هیچ‌کس او را درک نمی‌کند و خود را تنها و منزوی حس می‌کرد و به عنوان مثال در اتوبوس از خجالت دیگران کاغذ سفیدی جلوی صورت خود می‌گرفت و وانمود می‌کرد دارد چیزی می‌خواند یا روی صندلی دور از دیگر مسافران می‌نشست و روزنامه‌ای بالای سر خود می‌گرفت و به این ترتیب احساس امنیت می‌کرد. این جوان برای نجات از چنین ترسی که او را در جامعه منزوی و تنها کرده به چند پزشک مراجعه کرده و حتی از یک هیپنوتیزور هم کمک خواسته ولی نتیجه جالبی نگرفته است.

برگرفته از نوشته دکتر فرخ سیف بهزاد